## جلسه 109-664

**یک‌شنبه - 02/02/1403**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به آیه ذکر بود که استدلال شده بود به آن بر حجیت خبر ثقه. اشکال‌هایی به آن مطرح شد، عمده اشکال این بود که عرض کردیم این آیه اطلاق ندارد ‌به قرینه فاء که فرمود و ما ارسلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون، ظاهر این است که ان کنتم لا تعلمون بذلک، ولی اگر یک آیه مستقله‌ای بود که یا ایها الناس اسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون، دیگر این اشکال پیش نمی‌آمد.

و این‌که در مباحث الاصول مطرح کردند که حذف متعلق موجب اجمال است، متعلق اسئلوا ذکر نشده، ‌متعلق ان کنتم لا تعلمون ذکر نشده، حذف متعلق برخی می‌‌گویند مفید عموم هست و لکن ایشان گفتند نخیر حذف متعلق مفید عموم نیست بلکه موجب اجمال است. مثلا انهاکم عن آنیة الذهب و الفضة این متعلق نهیش محذوف است چون آنیه که قابل نهی نیست، پس متعلق نهی چیست؟ مطلق استعمال است؟ یا خصوص اکل و شرب است؟ برخی گفتند اطلاق دارد ولی ایشان اشکال می‌‌کند می‌‌گوید حذف متعلق که مفید اطلاق و عموم نیست بلکه موجب اجمال است شاید متعلق انهاکم عن آنیة الذهب و الفضة خصوص اکل و شرب باشد، ‌انهاکم عن الاکل و الشرب من آنیة الذهب و الفضة دیگر وضو گرفتن از آنیه ذهب و فضه نهی ندارد.

مطلب درستی است، ما هم حذف متعلق را موجب اجمال می‌‌دانیم. مرحوم استاد آقای تبریزی هم این را می‌‌فرمودند. اما جایی بحث حذف متعلق پیش می‌‌آید که مدلول تصوری کلام ناقص بشود، اگر مدلول تصوری کلام ناقص نباشد که این اصلا نیاز به تقدیر ندارد تا ما بگوییم این مقدر مجمل است که چیست. العالم یجب اکرامه، ‌علم متعلق می‌‌خواهد ولی در خطاب بگویند العالم این مدلول تصوریش ناقص نیست، شامل فقیه می‌‌شود شامل نحوی می‌‌شود، شامل صرفی می‌‌شود، ‌اشکال نمی‌شود کرد که العالم بایّ شیء؟ می‌‌گوییم این در مدلول تصوریش نیاز به متعلق ندارد. و لذا ما اشکال‌مان به مباحث الاصول این است که می‌‌گوییم اینجا هم با حذف متعلق مدلول تصوری ناقص نمی‌شود، یا ایها الناس اسئلوا اهل العلم ان کنتم لا تعلمون عرف اطلاق‌گیری می‌‌کند می‌‌گوید‌ای مردم اگر نمی‌دانید از دانشمندان بپرسید عرف می‌‌گوید اطلاق دارد هر چیزی را که نمی‌دانید بروید از دانشمندان بپرسید. اگر نبود این فاء‌ در آیه ذکر اطلاق داشت اسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون، ‌حذف متعلق موجب نقص مدلول تصوری کلام نمی‌شد. ما جاهایی که حذف متعلق موجب نقص در مدلول تصوری کلام بشود قبول می‌‌کنیم که حذف متعلق مفید اجمال است اما اینجا این‌طور نیست.

اشکال دیگر به این استدلال به این آیه این بود که اهل الذکر کی می‌‌گوید به معنای اهل العلم است؟ اگر فی حد نفسه حساب کنیم اهل ذکر یعنی اهل کتاب، فاسئلوا اهل الکتاب ان کنتم لا تعلمون این معلوم می‌‌شود موردی است که تناسب دارد از اهل الکتاب سؤال کنیم. اگر می‌‌گفت فاسئلوا اهل العلم ان کنتم لا تعلمون می‌‌گفتیم اهل علم شامل فقها یا روات آشنای به معانی روایات هم می‌‌شود.

و اشکال دیگر که در این بحث مهم بود وجود روایاتی بود که می‌‌فرمود مراد از اهل ذکر اهل بیت هستند چون مراد از ذکر پیامبر است و ما اهل پیامبر هستیم، الذکر هو النبی و نحن اهله، ‌دیگر ربطی به فقها و روات نخواهد داشت، فاسئلوا اهل محمد صلی الله علیه و آله ان کنتم لا تعلمون و ما صحیحه محمد بن مسلم را خواندیم که فرمود چی می‌‌گویند این‌ها راجع به آیه، راوی گفت این‌ها می‌‌گویند فاسئلوا اهل الذکر یعنی فاسئلوا الیهود و النصاری حضرت فرمود اذان یدعونکم الی دینهم اگر آیه شریفه می‌‌گوید شما رجوع کنید به علمای یهود و نصارا به آن‌ها رجوع کنید که آن‌ها می‌‌گویند بیایید به دین ما بپیوندید بعد فرمود نحن اهل الذکر و نحن المسؤولون.

آقای زنجانی فرمودند این روایت ناظر است به زمان خود امام باقر علیه السلام، ‌منافات ندارد که مصداق این آیه در زمان نزول آیه اهل کتاب بودند که راجع به انسان بودن پیامبران گذشته به آن‌ها رجوع می‌‌کردیم، عامه مثل غرب‌زده‌های ما که همه چیز را در غرب می‌‌بینند و معتقدند علم از غرب آمده است، عامه هم فکر می‌‌کردند علم پیش علمای یهود هست، امام علیه السلام با این طرز تفکر مبارزه کرده، ‌فرموده اذن یدعونکم الی دینهم، ما اهل ذکر هستیم، پس مصداق اهل ذکر در زمان ائمه و بعد از ائمه ائمه علیهم السلام هستند نه علما نه روات و فقها این‌ها که اهل ذکر نیستند، ‌اصلا این‌ها عالم نیستند به معنای حقیقی کلمه، ‌مگر مسامحتا. و این منافات ندارد که در زمان صدور و نزول این آیه علمای یهود مصداق این آیه بودند.

این فرمایش ایراد دارد چون این صحیحه محمد بن مسلم می‌‌خواهد بگوید اصلا اهل کتاب هیچ‌وقت داخل این آیه نبودند نه این‌که در یک زمانی بودند الان نیستند. و لذا اگر ما این صحیحه محمد بن مسلم را بگوییم خلاف نص این آیه ذکر است بخاطر این‌که این خبر مخالف کتاب است باید طرح کنیم، ‌اگر کسی گفت نص است این آیه شریفه در سؤال از اهل کتاب راجع به انسان بودن انبیای گذشته، ‌این صحیحه محمدبن مسلم می‌‌شود مخالف نص کتاب. ولی اگر بگوییم نص کتاب این نیست که فاسئلوا اهل الکتاب ان کنتم لا تعلمون بلکه فاسئلوا اهل الذکر یعنی کلا مطالبی را که نمی‌دانید بروید سراغ اهل بیت، ‌همین مورد و سایر موارد تمام علوم منبعش اهل بیت هستند و در روایات داریم شرقا و غربا فو الله لا یوجد العلم الا ههنا، علم نزد اهل بیت است، ‌هر کجا رفتید چیزی گیرتان نمی‌آید بیایید سراغ اهل بیت تا علم پیدا کنید، آیه هم کبرایش را بیان می‌‌کند که ما ارسلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم و کلا در این مسأله و در سایر مسایل شما موظفید رجوع کنید به اهل بیت، اهل ذکر یعنی اهل بیت، آن‌ها منبع علوم هستند از آن‌ها اتخاذ علم بکنید، پس هیچ ربطی این آیه به رجوع به فقها و روات پیدا نمی‌کند.

و ما یک توجیهی هم داریم اگر کسی گفت فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون موردش رجوع به علمای اهل کتاب است باز می‌‌گوییم این صحیحه محمد بن مسلم قابل توجیه است به این بیان ‌که صحیحه محمد بن مسلم ناظر به تفسیر دقیق آیه نیست، فقط ناظر به رد قول عامه است و رد فعل عامه است، شاید مقصود آقای زنجانی هم این باشد که این صحیحه محمد بن مسلم نمی‌خواهد بگوید مراد از آیه اگر آیه نص باشد در رجوع به علمای اهل کتاب در آن مسأله انسان بودن پیامبران می‌‌توانیم توجیه کنیم صحیحه محمد بن مسلم را بگوییم این صحیحه محمد بن مسلم نمی‌خواهد بگوید معنای آیه این نیست که به علمای یهود در این مسأله رجوع کنید می‌‌خواهد بگوید این کاری که عامه می‌‌کنند این طرز تفکری که عامه دارند منبع علم‌شان شده کلام علمای یهود مبنع علم‌شان شده اسرائیلیات قصص انبیا هم که بیان می‌‌کنند می‌‌رود سراغ احبار یهود و از آن‌ها قضایا و قصص اسرائیلیه را می‌‌گیرند این تفکر مذموم است، ‌اذن یدعونکم الی دینهم در واقع ناظر است به آن طرز تفکر عامه این‌جور توجیه ممکن است بکنیم اگر آیه نص باشد در رجوع به علمای اهل کتاب نگوییم صحیحه محمد بن مسلم مخالف نص کتاب است توجیه کنیم این صحیحه را بگوییم این صحیحه نمی‌خواهد آیه را تفسیر کند می‌‌خواهد آن طرز تفکر عامه را که مطلقا رجوع می‌‌کردند به احبار یهود و احبار یهود شده بودند تکیه‌گاه این‌ها و مرجع علمی این‌ها حضرت به تناسب از آن نهی می‌‌کند.

[سؤال: ... جواب:] شاید عامه موردی نمی‌گفتند، ‌نه این‌که در خصوص این نبوت انبیای گذشته و این‌که این‌ها انسان بودند کلا فکر می‌‌کردند باید رجوع کنند به علمای اهل کتاب، فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون هر چیزی را که نمی‌دانید بروید سراغ اهل کتاب از آن‌ها بپرسید که عمل‌شان هم گواهی می‌‌داد به این مطلب نگاه کنید کتاب هایشان پر است از اسرائیلیات این روش را ائمه به تناسب این آیه مطرح کردند و مذموم شمردند. ولی بهرحال نتیجه یکی است نتیجه این است که اهل ذکر هیچ ربطی به علما روات فقها نخواهد داشت و لذا این آیه به نظر ما قابل استدلال نیست. ... ما تا بتوانیم توجیه کنیم که خوب است، ‌سعی کنیم روایات مخالف با کتاب کمتر بشود که اشکال ندارد. ... عرض کردم شاید این روایت می‌‌خواهد کار عامه را استنکار کند.

اگر این اشکال‌ها را ما صرف‌نظر بکنیم، ‌یک آیه‌ای داشته باشیم اسئلوا اهل العلم، ‌اهل ذکر را بگوییم یعنی اهل علم، ان کنتم لا تعلمون، باز بعضی‌ها اشکال کردند گفتند راوی که اهل علم نیست، راوی رب حامل فقه لیس بفقیه هست، پس آیه تناسب با حجیت خبر راوی ندارد، ‌فوقش تناسب پیدا می‌‌کند با حجیت فتوای فقیه.

مرحوم آخوند از این اشکال جواب داده جوابش هم درست است فرموده بعض روات که اهل علم بودند معنای خبر را می‌‌فهمیدند نه این‌که اجتهاد می‌‌کردند، نه، در حد یک عالم غیر مجتهد اما معنای حدیث را می‌‌فهمیدند و نقل به معنا می‌‌کردند این‌ها اهل علم بودند و حجیت خبر این‌ها وقتی ثابت شد احتمال خصوصیت در حق این‌ها نیست چون اجتهاد که نکردند اما عالم هستند معنای اخباری را که نقل می‌‌کنند می‌‌فهمند مثل مسأله‌گو‌ها که مجتهد نیستند اما معنای مسایل در توضیح المسائل را می‌‌فهمند. وقتی حجیت خبر این راوی‌ها ثابت شد دیگر احتمال خصوصیتی در مورد این‌ها نیست و با عدم الفصل ما حجیت مطلق خبر ثقه را ثابت می‌‌کنیم که حرف درستی هست.

آخرین آیه‌ای که مطرح شده در حجیت خبر ثقه آیه اذن هست: و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین. تقریب استدلال این است که خدا مدح کرده پیامبرش را که تصدیق می‌‌کند مؤمنین را یؤمن للمؤمنین‌ای یصدق المؤمنین فیما یقولون. نگویید این‌که اختصاص به ثقات ندارد گفته می‌‌شود چون ارتکاز عقلاء و متشرعه این است که تصدیق مخبر غیر ثقه ممدوح نیست، پس می‌‌گوییم آیه مختص است به تصدیق مؤمنین ثقه.

اشکال‌هایی به استدلال به این آیه ذکر شده:

اشکال اول اشکال صاحب کفایه است فرموده است مدح خدا این است که قل اذن خیر لکم اذن خیر یعنی کسی که زودباور است از قول دیگران سریع قطع پیدا می‌‌کند این اذن است و این اذن خیر است اما کسی که قول دیگران را تعبدا قبول می‌‌کند که این اذن نیست، اذن کسی است که زود باور می‌‌کند قول دیگران را و پیامبر اذن بود ولی اذن خیر بود.

این فرمایش چندین ایراد دارد:

اولا مناسب با ‌شأن نزول آیه نیست در تفسیر قمی آمد که عبدالله بن نفیل یکی از منافقین بود و می‌‌آمد خدمت پیامبر کلمات پیامبر را می‌‌شنید و می‌‌رفت به منافقین گزارش می‌‌داد و سخن‌چینی می‌‌کرد، ‌جبرئیل نازل شد که این عبدالله بن نفیل که هر روز می‌‌آید خدمت شما منافق است حواس‌تان باشد. پیامبر عبدالله بن نفیل را صدا زد به او گفت تو سخن‌چینی می‌‌کنی سخنان من را نزد منافقین می‌‌برد او قسم خورد که من هیچ‌گاه سخن‌چینی نکردم، ‌پیامبر فرمود قد قبلت من پذیرفتم. عبدالله بن نفیل رفت پیش منافقین گفت عجب محمد صلی الله علیه و آله اذن است، خدا به او می‌‌گوید من سخن‌چینی کردم حرف خدا را قبول می‌‌کند من به او می‌‌گویم من سخن‌چینی نکردم حرف من را قبول می‌‌کند بعد این آیه نازل شد و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم. تفسیر قمی جلد 1 صفحه 300. در این مورد پیامبر سریع القطع بود به کلام عبدالله بن نفیل؟ خدا به او گفت این آقا سخن‌چین است بعد به سخن عبدالله بن نفیل که من سخن‌چین نیستم اعتماد کرد و باور کرد سخن او را؟‌ این‌که نمی‌شود. مگر این‌که بگویید آیه ناظر به این ‌شأن نزول به خصوص نیست فقط ناظر به این است که عبدالله بن نفیل!‌ تو که می‌‌گویی پیامبر اذن است زودباور است ما راجع به این سخن تو می‌‌خواهیم توضیح بدهیم کار نداریم که در این مورد پیامبر بخاطر اخبار الهی سخن تو را باور نکرده است ولی بطور کلی که تو می‌‌گوییم پیامبر سریع القطع است زودباور است بگذار برای‌تان توضیح بدهیم زودباوری که به نفع مؤمنین باشد خیلی هم خوب است. مگر این‌جور توجیه کنید بگویید درست است که ‌شأن نزول این قضیه است اما خدا راجع به همین تعبیر عبدالله بن نفیل دارد توضیح می‌‌دهد کار ندارد به خصوصیت مورد که بخاطر اخبار الهی پیامبر باور نکرد حرف عبدالله بن نفیل. این‌جوری مثلا جواب بدهیم از اشکال ‌شأن نزول.

ولی عمده ایراد‌های دیگر است به اشکال صاحب کفایه. ایراد دیگر این است که اذن کی می‌‌گوید به معنای زودباور است؟ اذن به معنای زودباور نیست، ‌اذن کسی است که سخن دیگران را می‌‌پذیرد.

ایراد سوم: زودباوری مگر مدح است؟ خدا دارد مدح می‌‌کند پیامبر را می‌‌گویید پیامبر زودباور است این از امتیازات پیامبر ما هست که زودباور است، ‌زودباوری مخصوصا زعماء نقص است نه مدح، این نشان می‌‌دهد که این شخص بزرگ ساده است، زود فریبش می‌‌دهند، ‌این‌که مدح نیست.

ایراد چهارم: جناب صاحب کفایه ما چکار داریم که خدا گفت اذن خیر لکم به او استدلال نمی‌کنیم ما برای حجیت خبر ثقه استدلال می‌‌کنیم به این جمله و یؤمن للمؤمنین اصلا خدا نمی‌گفت هو اذن خیر لکم ما کار به او نداشتیم، چرا چسبیدید به اذن خیر لکم او را دارید بحث می‌‌کنید ما می‌‌گوییم یؤمن للمؤمنین‌ای یصدق المؤمنین فیما یقولون تصدیق پیامبر این دلیل بر این است که مؤمن باید قبول بشود قولش و تصدیق بشود قولش.

[سؤال: ... جواب:] یصدق المؤمنین اطلاق دارد و لو باور نکند، ‌تصدیق می‌‌کند مؤمن را چون مؤمن ثقه است.

ایراد پنجم به صاحب کفایه این است که صحیحه حریز در تفسیر این آیه جایی برای این فرمایش شما نمی‌گذارد. حریز می‌‌گوید اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام مقداری دینار داشت یک شخصی از قریش خواست سفر یمن برود اسماعیل به امام صادق علیه السلام عرض کرد یا ابه! ان فلانا یرید الخروج الی یمن و عندی کذا و کذا دینار أفتری ان ادفعها الیه یبتاع بذلک لی بضاعة من الیمن، پدرجان! فرزند بزرگ امام صادق بود و امام صادق خیلی اسماعیل را دوست داشت شدیدا به او محبت داشت، اسماعیل گفت پدرجان اجازه می‌‌دهی من پولی دارم بدهم به این آقا برود یمن چیزی برای من بخرد؟ فقال ابوعبدالله یا بنی أما بلغک انه یشرب الخمر نشنیدی که او شرب خمر می‌‌کند اسماعیل گفت هکذا یقول الناس مردم می‌‌گویند حالا معلوم نیست درست باشد فقال یا بنی لاتفعل پولت را دست او نده، فعصی اسماعیل اباه، لابد گفت اسماعیل: این نهی ارشادی است، گوش به فرمایش امام صادق نداد، و دفع الیه دنانیره فاستهلکها، ‌دنانیرش را داد به آن رجل قرشی و او هم نابود کرد این دنانیر را از بین برد بالا کشید و چیزی برنگرداند، ‌فجزع اسماعیل، ‌در بعض نسخ کافی است جزع اسماعیل، یا فحرج اسماعیل یا فخرج اسماعیل، فخرج اسماعیل چندان معنای روشنی ندارد، ‌اسماعیل به جزع افتاد، پول هایم رفت، ‌و قضی ان ابا عبدالله علیه السلام حج و حج اسماعیل تلک السنة، ‌اتفاقا هم امام علیه السلام و هم اسماعیل فرزندش مشرف شدند به حج در حال طواف اسماعیل می‌‌گفت اللهم آجرنی و اخلف علیّ، خدایا خدایا به من اجر بده اجر انسان مصیب‌زده و جایگرین کن آن دنانیر من را به یک دنانیر دیگر، امام صادق علیه السلام از پشت سر آمدند فهمزه بیده من خلفه دست اسماعیل را فشار دادند فرمودند یا بنی فلا و الله ما لک علی الله هذا و لا لک ان یأجرک و لا یخلف علیک، نه خدا به تو ثواب می‌‌دهد نه پول به تو می‌‌دهد تو که شنیدی این آقا شرب خمر می‌‌کند چرا او را امین خودت قرار دادی، ‌اسماعیل گفت پدرجان من که نمی‌دانستم او شرب خمر می‌‌کند لم اره یشرب الخمر انما سمعت الناس یقولون فقال یا بنی ان الله عز و جل یقول فی کتابه یومن بالله و یؤمن بالمؤمنین یقول یصدق الله و یصدق للمؤمنین پیامبر امتیازش این بود که تصدیق مؤمنین می‌‌کرد، فاذا شهد عندک المؤمنون فصدقهم و لا تعتمد شارب الخمر ان الله یقول فی کتابه و لا تؤتوا السفهاء اموالکم و‌ای سفیه اسفه من شارب الخمر، پولت را می‌‌دهی دست یک شارب الخمر؟ خب او طبیعی است که سفیه است و اموالت را نباید به او بدهی. وسائل جلد 19 صفحه 295.

ببینید در این مورد روایت که بحث این نبود که تو باید زود باور باشی، حضرت به یصدق للمؤمنین تمسک کرد، فرمود چرا قبول نکردی قول مؤمنین را. و الا بحث زودباوری نبود.

پس این اشکال صاحب کفایه به استدلال به این آیه درست نیست.

تامل بفرمایید، اشکال دومی که هست اشکال محقق ایروانی است می‌‌گوید یؤمن للمؤمنین یعنی یعطی الامانیة للمؤمنین ربطی به تصدیق ندارد، ‌امان می‌‌دهد به مؤمنین، مؤمنین در امان هستند از پیامبر و این امتیاز پیامبر است چه ربطی دارد به یؤمن به معنای یصدق المؤمنین. تامل بفرمایید ان‌شاءالله تا فردا.

و الحمد لله رب العالمین.